

مقاله پژوهشی

بررسی و تحلیل مؤلفه‌های غنایی منظومه «برزونامه» از شمس‌الدین محمد کوسج

رضا جلیلی^۱

چکیده

یکی از آثار مهم حماسی به زبان فارسی، برزونامه شمس‌الدین محمد کوسج است. شاعر در این منظومه به شرح رویدادهای مربوط به برزو فرزند سهراب و اطرافیان او پرداخته است. اگرچه نگاه غالب در برزونامه حماسی است، بازتاب ویژگی‌های عاطفی که با ادبیات غنایی گره خورده است، به روشنی دیده می‌شود. از این رو، در مقاله حاضر، مهم‌ترین مؤلفه‌های غنایی برزونامه با استناد به منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی بررسی شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد کوسج با استفاده از مضامینی؛ همچون: مدح و ستایش، هجو و نکوهش، پیوندهای عاشقانه، توصیف، دنیاستیزی، گلایه و بئالشکوی، نیایش و مناجات، تقاضا و درخواست، بیان احوال شخصی، سوگند خوردن و مفاخره، ضمن خلق اثری حماسی - غنایی، به تشریح دقیق‌تر درونی‌های شخصیت‌های داستان پرداخته و به جریان روایت پویایی ویژه‌ای بخشیده است. همچنین، به نظر می‌رسد خشونت ماهوی متون حماسی با بهره‌گیری از مؤلفه‌های غنایی به نرمی و ملایمت گراییده و به میزان قابل توجهی کاهش پیدا کرده است.

کلیدواژه: مؤلفه‌های غنایی، حماسه، برزونامه، شمس‌الدین محمد کوسج.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران، reza.jalili66@gmail.com

۱. مقدمه

ادب غنایی کهن‌ترین گونه ادبی محسوب می‌شود. آدمی از هنگامی که خود را در این جهان بی‌کران، تنها و ضعیف یافت، برای دورشدن از این وضعیت و کشف ابهام‌های خرد و کلان ذهنی خود کوشش نمود. بخشی از این کوشش‌ها با عواطف و احساسات او گره خورده که در آیینۀ ادبیات و خاصه شعر، تجلی یافته است. غنا در لغت به معنی سرود، نغمه و آواز خوش و طرب‌انگیز است و شعر غنایی، گزارشگر عواطف و احساسات شخصی شاعر است که با شور و حرارت به موضوعانی؛ چون: عشق، دوستی، رنج‌ها، نامرادی‌ها و هرچه روح آدمی را متأثر می‌کند، می‌پردازد و محور آن فردی شاعر است (ر.ک: رزمجو، ۱۳۷۲: ۸۳) «در ادب فارسی، نوع غنایی در قالب‌های غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی و حتی قصیده مطرح می‌شود. ادبیات غنایی را به دو معنی اشعار عاشقانه و بزمی به کار می‌برند و معادل قدیم آن، غزل است» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۲۷). آنچه در این گونه ادبی مقدم بر شعر وجود دارد «حالتی روحی است که تحت تأثیر برخورد با پدیده‌های طبیعت و واقعیت‌های زندگی در شاعر ایجاد می‌شود و همین احوال روحی یا احساسات و عواطف است که جریان تدریجی معنی‌زدایی را جهت می‌دهد» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۶). با این توضیحات، همه متون ادبی، فارغ از اینکه به کدام ژانر و دسته تعلق دارند، از شاخصه‌های غنایی برخوردار هستند. در نتیجه، نشانه‌های غنایی در متون حماسی نیز، قابل ردیابی است.

۱.۱. بیان مسأله

در میان منظومه‌های حماسی در ادب فارسی برزنامه پس از شاهنامه فردوسی از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. سراینده این اثر شمس‌الدین محمد کوسج نام دارد. او در سده هشتم زندگی می‌کرده و نام و نشان چندانی از او در دست نیست. صفا عقیده دارد ادبی کوسج در برزنامه به لحاظ تصویرپردازی و توصیف صحنه‌های نبرد، در حد و اندازه‌های فردوسی در شاهنامه است (ر.ک: صفا، ۱۳۳۳: ۳۱۰-۳۰۹). با این حال، آن‌گونه که باید، کوششی برای شناسایی و معرفی جنبه‌های گوناگون هنر سراینده کوسج و ارزش‌های ادبی اثرش صورت نگرفته است. در سال‌های اخیر، اکبر نحوی تلاشی برای بازنمایی برزنامه و سراینده حقیقی آن انجام داده است. از دید او، اثر مذکور در دو بخش کلی سروده شده است: «بخش اول داستان که آن را برزنامه کهن می‌نامیم، سروده یکی از شعرا قرن هشتم [به نام شمس‌الدین محمد کوسج] است و بخش دوم - که از آن به برزنامه جدید تعبیر می‌کنیم - سروده شاعری متوسط، متخلص به عطایی است که به احتمال قوی در قرن دهم می‌زیسته است. این منظومه را گویا در قرن دهم شخصی به یک‌دیگر پیوند می‌دهد و از آن نسخه‌ای واحد به وجود می‌آورد» (کوسج، ۱۳۸۷: مقدمه / ۲۸). بنابراین، برخلاف باورهای قبلی، عطایی رازی شاعر تمام مجموعه برزنامه نیست.

رویکرد اصلی شاعر در این اثر، حماسی است و در آن از برزو و دلوری‌های او سخن رفته است. این بخش در شاهنامه نیامده است. دکتر صفا درباره محتوای داستان می‌گوید: سهراب پیش از آنکه وارد نبرد با ایرانیان شود، در توران زمین با دختری به نام شهر و آشنا می‌شود و او را به همسری برمی‌گزیند. برآیند این ازدواج پسری به نام برزو است. شهر و اصل و نسب برزو را از او پنهان می‌کند تا پسر همچون پدر، قربانی نبردهای خویشاوندی نشود و به جنگ با رستم نرود، اما دسیسه‌های افراسیاب باعث برملا شدن هویت اصلی برزو می‌گردد. این پهلوان جوان که آماده نبرد با لشکر ایران می‌شود، در سلسله‌نبردهایی به اسارت درمی‌آید، اما پس از مدتی از حبس می‌گریزد و در اثر وقوع رویدادهایی به اصل و تبار خود پی می‌برد و به جمع پهلوانان ایرانی می‌پیوندد. از این بخش به بعد با ورود پهلوان‌هایی روبه‌رو هستیم که روند داستان را به پیش می‌برند (صفا، ۱۳۳۳: ۳۰۴-۳۰۳). چنانکه از ساختار داستان هویداست، این منظومه از قابلیت‌ها و ویژگی‌های غنایی برجسته‌ای برخوردار است. به طوری که نمی‌توان از برزنامه تنها به عنوان اثری حماسی یاد کرد، بلکه با توجه به بسامد بالای مفاهیم غنایی در

داستان، برزنامه منظومه‌ای حماسی - غنایی محسوب می‌شود. به این دلیل، در مقاله حاضر، با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی، شاخصه‌های غنایی برزنامه به لحاظ محتوایی بررسی شده است تا به این پرسش‌های اصلی پاسخ داده شود که:

(الف) هدف شاعر از کاربرد مسائل عاطفی در یک اثر حماسی چیست؟

(ب) مهم‌ترین شاخصه‌های غنایی برزنامه کدام است؟

۲،۱. روش تحقیق

در این تحقیق از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده و داده‌های پژوهش از طریق استفاده از منابع کتابخانه‌ای و یادداشت - برداری به دست آمده است. ساختار مقاله بدین صورت است که ابتدا ابیات برزنامه که از شاخصه‌های غنایی برخوردار هستند، استخراج شده و سپس، ذیل مؤلفه‌ها ذکر گردیده و در نهایت، تحلیل‌ها بر اساس بیت‌ها انجام شده است. جامعه آماری تحقیق، منظومه برزنامه از کوسج و حجم نمونه، ابیات غنایی این اثر است.

۳،۱. پیشینه تحقیق

تاکنون در هیچ پژوهشی، برزنامه با رویکرد به مسائل غنایی بررسی نشده است. بنابراین، مقاله حاضر تلاش دارد برای نخستین بار منظومه کوسج را از زاویه‌ای متفاوت تحلیل کند. با این حال، در چند تحقیق به برخی شاخصه‌های غنایی اثر مذکور به صورت سطحی، گذرا و موردی اشاره شده است. جلیلی و نوروز (۱۳۹۴) در مقاله «مطالعه تطبیقی برخی آموزه‌های تعلیمی در اندرزنامه‌های پهلوی و برزنامه (بخش کهن)» به مقولاتی چون: مردم‌دوستی، احترام به بزرگان و نکوهش خشم پرداخته‌اند که البته، رویکرد نویسندگان در این پژوهش، اخلاقی بوده است. در تحقیقی دیگر، آرخی، عباسی و اویسی کهخا (۱۳۹۵) در مقاله «بررسی و تحلیل عاشقانه‌های حماسه‌های ملی ایران با رویکرد نظریه بینامتنی‌نگری با تأکید بر شاهنامه، سام‌نامه، برزنامه، گرشاسب‌نامه، بانوگشاسب‌نامه»، اشاره‌ای کوتاه به پیوندهای مهرورزانه سهراب و شهر و کرده‌اند. همچنین، اصغرزاده (۱۳۹۵) در کتاب «ریخت‌شناسی گرشاسب‌نامه و برزنامه»، با رویکرد به نظریه پراپ، نیم‌نگاهی به ماجراهای عاشقانه در این منظومه داشته و کیفیت آن را با گرشاسب‌نامه اسدی طوسی سنجیده است.

۴،۱. مبانی نظری تحقیق

غنا، ادبیات غنایی، شعر غنایی فارسی: غنا در لغت به معنای آواز خوش، سرود و نغمه است و در اصطلاح به نثر یا شعری گفته می‌شود که بیانگر عواطف و احساسات شخصی شاعر یا نویسنده شده است. (لغت‌نامه: ذیل غنا) یکی از زمینه‌های مهم شعر غنایی، بُعد اجتماعی آن است. معادل غربی برای اصطلاح شعر غنایی، لیریک (Lyric) است. در یونان باستان این‌گونه اشعار که با همراهی برپا خوانده می‌شد، لیریک نام داشت. شعر غنایی غربی، شعری غالباً کوتاه و غیرروایی است که الزاماً با موسیقی همراه می‌شود. اگر شعری بلند و روایی باشد، مانند خسرو و شیرین نظامی به آن، شعر غنایی نمایشی گفته می‌شود، با این تفاوت که در غرب و یونان به علت رواج نمایش، این‌گونه اشعار، شکلی نمایشی دارند و در شعر پارسی، شکلی داستانی و روایی (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۴۲).

یکی از انواع چهارگانه ادبی، شعر غنایی است که در واقع آینه عواطف و احساسات و آلام یا لذات شاعر است. به عبارتی، «لذت‌ها، شادی‌ها، دنیای آرمانی، یأس‌ها و ناامیدی‌ها، تمام اندیشه‌هایی است که فحوای شعر غنایی را تشکیل می‌دهد» (آزند، ۱۳۸۳: ۹۷). «شعر غنایی در سه شکل کوتاه رباعی و دوبیتی، غزل و قطعه، و مثنوی جلوه می‌کند. شکل اخیر بیشتر برای سرودن داستان‌های بلند عاشقانه به کار می‌رود» (همان: ۹۹). یکی از شایع‌ترین گونه‌های شعر غنایی، داستان‌های عاشقانه است.

این نوع ادبی، از ژانرهای ادبی پرطرفدار در ادبیات فارسی است. به گونه‌ای که شاید بتوان گفت هیچ شاخه‌ای از اشعار روایی و آثار ادبی، جذاب‌تر و پرکشش‌تر از قصه‌های عشقی نیست و همه انواع ادبی، از مدح و تغزل گرفته تا پند و اندرز، وصف، مرثیه، ساقی‌نامه و غیره، در این نوع ادبی گرد آمده است. رواج قصه‌های عاشقانه در ادب فارسی تا آنجا بود که منظومه‌های بزمی و عاشقانه فراوانی به واسطه شعرای زبان فارسی سروده شد. در ادبیات فارسی چندین منظومه غنایی درخشان وجود دارد، مانند: ویس و رامین، خسرو و شیرین، و لیلی و مجنون. موضوع اصلی این منظومه‌های داستانی، بیان حالات و احساسات مربوط به «وصال» و «فراق» است. «قرن ششم از نظر به نظم درآمدن داستان‌های غنایی، با وجود نظامی گنجوی بیش از پیش درخشید. او توانست با کمک گرفتن از تجربه ادبی دو شاعر بزرگ و منظومه‌پرداز پیش از خود، یعنی فردوسی و فخرالدین اسعد گرگانی، منظومه‌های مخزن‌الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت‌پیکر و اسکندرنامه را بیافریند» (رستگارفسائی، ۱۳۸۰: ۱۶۷). آثار وی از چنان محبوبیتی برخوردار شد که، شاعران توانمندی چون: امیرخسرو دهلوی، خواجوی کرمانی و عبدالرحمان جامی به تتبع آثار وی پرداختند. «در سده‌های هفتم و هشتم هجری، با رویکرد گسترده شاعران به غزل‌سرایی، شعر غنایی ایران بیش از پیش در قالب غزل چهره می‌نمود و مرکزیت قالب غزل در شعر غنایی فارسی تا پیش از گسترش شعر نو نیز ادامه داشت. شعرهای غنایی قرن نهم نیز ادامه همان شعرهای دو قرن پیش‌تر بود، اما با ظهور صفویان و هجرت بسیاری از شاعران به هند، باریک‌بینی و نازک‌اندیشی و گاه استفاده افراطی از نماد در سبک هندی، شعر غنایی فارسی، اندیشه‌های حکمی و عرفانی بیشتری یافت» (انوشه، ۱۳۸۱: ۸۹۴). در کنار غزل و دیگر قالب‌های غنایی، سرایش منظومه‌های داستانی و عاشقانه رواج افزون‌تری یافت. این سیر تکوین داستان‌های روایی همچنان تا سده‌های بعد، ادامه یافت و در قرون دهم، یازدهم و دوازدهم ه.ق به اوج روایی خود رسید. تا آنجا که از لحاظ کمی و تعداد منظومه‌ها، در این دوران، بیشترین مثنوی‌های روایی و داستانی به وجود آمد.

۲. ویژگی‌های غنایی برزنامه

۱.۲. مدح و ستایش

مدح در لغت به معنی «ستودن، ثناگفتن کسی را به صفات نیکو و پسندیده‌ای که در اوست» می‌باشد. (لغت‌نامه: ذیل مدح) مدح در اصطلاح ادبی سخنی است که در آن گوینده به توصیف، تحسین و تمجید کسی بپردازد. مدح از نظر مضمون و موضوع به سه دسته تقسیم می‌شود: ۱- مدایح درباری که منحصرأ در مدح شاهان، شاهزادگان، وزیران و ... می‌گفتند. ۲- مدایح دینی که در ستایش بزرگان دین و مذهب و عرفان گفته می‌شد. ۳- مدایح اجتماعی و اخلاقی که محور اصلی آن پندهای اخلاقی و نکات تربیتی است (مقدسی، ۱۳۸۱: ۱۲۳۶-۱۲۳۴). مدح و مدیحه‌سرایی نخستین و مهم‌ترین موضوع در ادب فارسی است و معمولاً برای سران، سلاطین، درباریان و صاحبان زر و زور و وابستگان آنها سروده می‌شد (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۲۹). در برزنامه هم در مقدمه و هم در متن شاهد مداحی هستیم. این ستایش‌سروده‌ها از زبان شاعر یعنی شمس‌الدین محمد کوسج یا پهلوانان منظومه بازگو شده است. در آغاز کتاب، مدح‌های دینی رخ می‌نماید. کوسج بخشی از کتاب را به ستایش خداوند و پیامبر اسلام اختصاص داده است. او با این دیباچه به نوعی در پی متبرک‌ساختن منظومه خود بوده است. شاعر در ارتباط با خداوند، بیشتر درباره وحدت، یگانگی و چیرگی او بر دو جهان سخن گفته است. در ارتباط با پیامبر اسلام هم، به ارزش و اعتبار وی در نزد خداوند و برتری او نسبت به همه انسان‌ها اشاره شده است. با این روش، کوسج بر قدر و منزلت پیامبر افزوده است. مدح و ستایش دینی و مذهبی در ادبیات فارسی کم نیست. امتیاز و ویژگی مثبت این مداحی‌ها، درجه خلوص آن است؛ زیرا هیچ صله و پاداشی در میان نبوده و خالق یک اثر از بن دندان، ستایش‌سروده‌هایی ارائه کرده است:

به نام خداوند کون و مکان خدای زمین و خدای زمان
 خداوند ما و نه مانند ما خداوند روزی ده رهنما
 خدایی که چرخ روان آفرید مکان و زمین و زمان آفرید
 خدایی که بر بندگان پادشاست خدایی که روزی ده رهنماست
 خداوند هست و خداوند نیست همه بندگانیم و ایزد یکی ست
 که او برتر است از زمان و مکان بدو کی رسد بندگان را گمان
 (کوسج، ۱۳۸۷: ۳)

محمد رسولش به هر دو سرای که بگزیدش از خلق عالم خدای
 محمد که ایزد و را برگزید ابا او بسی کرد گفت و شنید
 همی تا بود این جهان را بقا درود و ثنا باد بر مصطفی
 ابر آل و اصحاب و یاران او در احکام دین جانسپاران او
 (همان: ۳)

۲.۲. هجو و نکوهش

هجو «نکوهیدن، شمردن معایب کسی، دشنام دادن کسی را به شعر» دادن است. (لغت‌نامه: ذیل هجو) همچنین، «هرگونه تکیه و تأکید بر زشتی‌های وجودی یک چیز، خواه به ادعا، خواه به حقیقت، هجو است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۵۲). در ادبیات این اصطلاح یعنی «توصیف ناسزا و مذمت و بدگویی از مطلوب و محبوب کسی، برشمردن و بزرگ‌نمایی عیب‌های پیدا و پنهان کسی، نفی مکارم و تحقیر کسی» (نیکویخت، ۱۳۸۰: ۳۰). شاعر زمانی لب به نکوهش دیگری می‌گشاید که از کسی رنجیده‌خاطر شده باشد و یا حسادت و رشک‌ورزی و خشم و غضب او را به این درجه رسانیده باشد که با استفاده از زبان هجو و نکوهش با طرف مقابل خود رفتار و برخورد کند. هجو اگرچه برآمده از قوه عاطفی آدمی است، اما در سروده‌های حماسی از نمود کمتری برخوردار است. پهلوانان به این دلیل که از سرآمدن و برجستگان جامعه خود هستند، معمولاً از واژگان زشت و نازیبا در کلام خود بهره نمی‌گیرند. در نتیجه هجو در برزنامه رنگ و بویی متفاوت از هجویه‌های امثال سوزنی سمرقندی دارد. البته، گاهی شخصیت‌های منفی و حتی مثبت داستان در برزنامه به اقتضای ماجرای که رخ می‌دهد، لب به بیانات نازیبا می‌گشایند. مثلاً هنگامی که یکی از زیردستان افراسیاب، از شاه تورانی به عنوان جهان‌دار یاد می‌کند، برزو با خشمناکی این شیوه بیان را نکوهش می‌کند و می‌گوید:

چو بشنید برزوی آواز اوی چو گلبرگ بفروخت از راز اوی
 به رویین چنین گفت کای بی‌خرد نیاید تو را خنده از گفت خود
 جهان‌دار، دادار دادآور است که روزی ده بندگان یکسر است
 چه گویی کنون کیست پور پشنگ چرا آمد ایدر بدین راه تنگ
 (کوسج، ۱۳۸۷: ۱۴)

در بخش دیگری از داستان، شاهد هجویه افراسیاب در حق کیخسرو هستیم. او نه تنها بابت به قتل رسانیدن سیاوش پشیمان نیست، بلکه به دلیل روشن‌ماندن آتش انتقام در وجود فرزندش، یعنی کیخسرو، معترض است. بر این اساس، شاه توران، شاه جوان ایران‌شهر را خیره‌سر و بی‌هنر می‌خواند و او را به دوری گزیدن از کین‌جویی فرامی‌خواند و خطاب به

نوه‌اش می‌گوید که با خویشتن‌داری از ایستادن در برابر نیایش پرهیز کند. آنچه در شعر ذیل، نمود دارد، شرایط برتری‌طلبانه شاه‌تورانی است که با هجو و تهکم بازگو می‌شود.

بدان بی‌هنر خسرو خیره‌سَر بگوش که چندین ز کین پدر
چه داری به ایران درون بند و چین چه پوشی به پیلان و مردان زمین
اگرچه سیاوخش بودت پدر به کین پدر بسته داری کمر؟
تو را شرم ناید کزین کیمیا سپه‌گستری پیش چشم نیا؟
دو دیده به آب جفا شسته‌ای به خون‌خوردن ما کمر بسته‌ای؟
(همان: ۵۴)

۳،۲. پیوندهای عاشقانه

برجسته‌ترین موضوعی که به لحاظ محتوایی با ادب غنایی گره خورده، مسائل عاشقانه و رابطه میان عاشق و معشوق است. اگرچه در حماسه سخن از قهرمانی و دلآوری است و ستیز، کارزار و متعلقات آن در منظومه‌هایی از این دست محوریت دارند، گاهی از پیوندهای عاشقانه این شخصیت‌ها نیز، سخن به میان آمده است. این پهلوانان به لحاظ جسمی و حتی روانی از عوام برتر و فراتر بودند، اما بسیاری از عادات مردم دیگر در زندگی آنها نمود یافته بود. آنها ازدواج می‌کردند، دارای فرزند می‌شدند، روابط عاشقانه دوسویه‌ای با همسر خود برقرار می‌کردند. عشق مقوله‌ای است که با عاطفه و احساس نوع بشر رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. به این دلیل، در تمامی منظومه‌های حماسی با داستان‌های عاشقانه روبه‌رو هستیم. «اشعار غنایی مربوط به احساسات و عوالم روحانی آدمی است و درجه شدید آن مربوط به عشق و تعلق خاطر اوست. تبلور لطیف‌ترین و نیرومندترین عواطف را می‌توان در واژه و معنای عشق و آثار عاشقانه یافت» (مشتاق‌مهر و بافکر، ۱۳۹۵: ۱۸۸-۱۸۷).

در برزونامه، در مواردی شاهد حضور و بروز این دست روابط هستیم. ابتدای این منظومه با دیدار سهراب و شهر و آغاز می‌شود. ملاقتی که منجر به پیدایی نطفه برزو، قهرمان داستان می‌شود. سهراب که در سمنگان به گشت و گذار مشغول بود، در یک لحظه با ماه‌چهره‌ای روبه‌رو می‌شود و عنان از کف می‌دهد. با او وارد گفت‌وگو می‌شود و از نام و نشان دختر می‌پرسد. پس از اینکه با نژاد و تبار دخترک آشنا می‌گردد، با رضایت دوطرفه پیوند زناشویی درمی‌گیرد. آنچه در این زمینه می‌توان گفت این است که کوسج سعی کرده است با بازنمایی پیوندهای عاشقانه پهلوانانی چون سهراب، چهره‌ای پذیرفتنی و مبتنی بر واقعیت‌های انسانی از این افراد فوق‌العاده ارائه دهد؛ زیرا بی‌عیب و نقص جلوه‌دادن پهلوانان عاملی برای باورپذیری آنها در نگاه مخاطبان است. شاعر با خلق تصاویر عاشقانه در شعر ذیل، به صورت غیرمستقیم بیان می‌دارد که پهلوانان مانند دیگر انسان‌ها نیازهای زیستی و روانی متنوعی دارند که باید برطرف شود. همچنین، با به‌کارگیری این ترفند ادبی، فضای همراه با خشونت اشعار حماسی را تلطیف می‌بخشد:

در این بود سهراب کز روی دشت یکی ماه‌پیکر بدو برگذشت
به رخساره ماه و به بالا چو سرو رخانش به سرخی بسان تذرو
بدو گفت ای ماه نام تو چیست که نامت کدام و نژادت ز کیست؟
چون آن خوب‌رخ این ازو بشنوید به چشم و کرشمه بدو بنگرید
بدو مهربان شد به دل در زمان بدو گفت کای نامور پهلوان
مرا نام شهر و پدر شیرگیر همه سال نخجیر گیرد به تیر
چو بشنید سهراب بر پای خاست دلش با هوا گشت در کام راست

ز بیگانه خیمه برداختند به بازی دو بازو برافراختند
(کوسج، ۱۳۸۷: ۸-۵)

۴.۲. توصیف

توصیف یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که در یک متن ادبی نمود می‌یابد. نویسنده یا شاعر با استفاده از وصف می‌تواند توضیحاتی بیشتری پیرامون موضوعی که در ذهن دارد، ارائه کند و مخاطب را هرچه بهتر با منظور خویش آشنا سازد. هرچه قدرت توصیف‌کنندگی یک شاعر بیشتر باشد، اثر او در جذب و جلب شنونده موفق‌تر خواهد بود. «یکی از مضامین اصلی ادب غنایی، توصیف طبیعت است که همواره در کنار مضمون اصلی شعر غنایی دیده می‌شود، به نحوی که شعر غنایی را می‌توان شعر توصیفی هم، خواند» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۳۹). در برزونا که بر توصیف شخصیت‌ها و صحنه‌ها تکیه دارد، قدرت کوسج به خوبی قابل مشاهده است. به عبارتی، از بابت همین ویژگی برجسته، برزونا برتر از گرشاسب‌نامه، بانوگشاسب‌نامه، کوش‌نامه و ... شمرده شده است. شاعر در پیوند با زاده شدن برزو می‌سراید که وقتی سهراب از سنگان بازمی‌گردد، شهرو از او باردار می‌شود و پس از نه ماه، فرزندشان به دنیا می‌آید. شاعر برای تبیین هرچه بهتر دیدگاه خود، از صورت‌های خیالی همچون تشبیه اضافی «درخت قضا» بهره می‌گیرد و در نهایت، زاییده شدن برزو را نوید می‌دهد. سپس، از سیمای ظاهری نوزاد سخن می‌گوید تا مخاطب از بدو تولد با ویژگی‌های جسمانی پهلوان آشنا شود:

ز سنگان چو سهراب آمد به در شده بود شهرو ازو بارور
چو نه ماه بگذشت از آن روزگار درخت قضا رفته آورد بار
به فرمان دیان جدا شد ازوی دل‌افروز پوری چو خورشید روی
برش چون بر شیر و چهرش چو خون سطرش دو بازو چو ران هیون
(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۰)

در بخش دیگری از داستان، به توصیف ابزارهایی جنگی می‌پردازد که افراسیاب در اختیار برزو قرار می‌دهد. با این روش، فضایی واقعی‌تر از صحنه‌های نبرد در ذهن مخاطبان تداعی می‌شود. برای مثال هنگامی که برزو به نبرد با گیو می‌رود، سلاح‌هایی که کوسج در شعر ذیل به آنها اشاره کرده است، به طور ناخودآگاه به ذهن شنونده متبادر می‌شود و در نتیجه، روایتی جذاب‌تر از داستان ارائه می‌گردد:

چو بشنید ازو شاه افراسیاب بگفتش به هومان کز ایدر بتاب
همان گرز و آن نیزه من بیار بدین پرهیز مرد جنگی سپار
بیار آن کمانی که تور دلیر بدو جست پیوسته پیکار شیر
همان تیز پیکان که هست آبدار که بر سنگ و سندانش باشد گذار
(همان: ۲۸)

۵.۲. دنیاستیزی

پرداختن به موضوعات تعلیمی که پیوند ویژه‌ای با موضوعات غنایی دارند، یکی از شاخصه‌های اصلی نوشته‌ها و سروده‌های فارسی است. «در بیشتر آثار غنایی فارسی دیدی منفی، بدبینانه و ناامیدانه نسبت به جهان طبیعت و روزگار حاکم است و صفات دنیا بی‌وفایی، ناپایداری، پلیدی و غم‌آلود بودن است، اما در متون حماسی به جز صفت ناپایداری، دید منفی مشاهده نمی‌شود؛ چراکه در آن صورت نبرد پهلوانان بی‌معنا خواهد بود» (پارساپور، ۱۳۸۳: ۱۰۳). البته، باید این نکته را در نظر داشت که ریشه و سرچشمه چنین نگاهی به فرهنگ ایرانیان پیش از اسلام و نیز، پس از اسلام بازمی‌گردد. در هر دو فرهنگ، دل‌بستن

به دنیا امری مذموم شمرده شده است. همچنین، اوج گرفتن عرفان در جامعه ایران به نوعی در تقویت این اندیشه غنایی-تعلیمی اثرگذار بوده است. در برزنامه و در داستان مربوط به نبرد رستم و برزو، پیش از آنکه تهمتن پای در میدان ستیز بگذارد، از بی‌وفایی روزگار و ناپایداری موهبت‌های آن سخن می‌گوید و بیان می‌دارد که دنیا در صورتی قابل اتکا و ارزشمند بود که مرگ و نیستی در آن راهی نداشت. حال که این‌گونه نیست، نباید به مظاهر آن وابسته شد. از دید رستم، اگرچه دنیا او را به مراتب عالی رسانیده، ولی در بزنگاه‌ها زمینه‌های خواری و حقارت او را فراهم کرده است. سیمایی که تهمتن از دنیای دنی ارائه می‌دهد، مزورانه و همراه با دورویی است. در مجموع، باید گفت رستم به همان اندازه که به پیروزی در میدان نبرد اهمیت می‌دهد، کامیابی در عرصه اخلاق را هم محترم می‌شمارد:

به دستان بگوی ای فروزنده گاه نماند به کس تاج و تخت و کلاه
بهشتی بُدی گیتی از رنگ و بوی اگر مرگ و پیری نبودی دروی
سرم را به مردی به گردون کشید وزان پس ز من خوارتر کس ندید
چنین است کردار گردان‌سپهر به یک دست کین و به یک دست مهر
(کوسج، ۱۳۸۷: ۶۵)

در این ابیات، بی‌اعتباری دهش‌های این جهانی یادآوری شده است. اگرچه یکی از شخصیت‌های داستان به شخصیت دیگر نصیحت می‌دهد، اما به واقع، منظور و مراد شاعر، انتقال این مفهوم آموزنده به مخاطبان خاص و عام خویش است. در داستان «آمدن بیژن و آوردن برزوی، رستم زال را»، تهمتن که از شعبده روزگار به ستوه آمده و شگفت‌زده شده است، می‌گوید:

شگفت آیدم از نهاد جهان که چون آشکارا ندارد نهران
برآرد یکی را به رخشنده ماه ز گردونش آرد از آن پس به جاه
نه بر شادیش شاد باید بُدن نه در رنج او دل به غم آژدن
به بازیگری ماند این چرخ مست که بازی برآرد به هفتاد دست
نگه کن که چون مهره بازی کند به ما بر، چو گنجشک بازی کند
(همان: ۱۴۹)

۶.۲. گلایه و بث‌الشکوی

انسانی که از اوضاع پیش‌آمده ناراضی باشد، سعی می‌کند با گشودن لب به اعتراض و گلایه، احساسات نهفته در درونش را هویدا کند و از درونی‌های خود سخن بگوید. بنابراین، بدیهی است که بث‌الشکوی گونه‌ای از ادبیات غنایی به شمار رود. «بث‌الشکوی یا شکوائیه، در لغت به معنی اظهار شکایت، شکوه‌کردن است و در اصطلاح ادبی، شکایت شاعر یا نویسنده از روزگار، بخت و سرنوشت، مردمان زمانه، سختی‌های حیات، ارباب قدرت و جز اینها. اشعار و نوشته‌هایی که حاوی این‌گونه مضامین باشد، شکوائیه نامیده می‌شود» (یاحقی، ۱۳۸۴: ۷۰۷). شکوائیه به لحاظ مضمونی در ادب فارسی به پنج دسته تقسیم می‌شوند که عبارت است از: الف، فلسفی: اعتراض به نظام هستی و شکایت از روزگار؛ ب، عرفانی: شکایت از دشواری‌های سیر و سلوک و فراق جانان؛ پ، اجتماعی: شکایت از دردها و نابسامانی‌های حاکم بر جامعه؛ ت، سیاسی: اعتراض و انتقاد و افشای حاکمان بیدادگر؛ ث، شخصی: شکوه از درد و رنج‌های جسمی و روحی و مشکلات شخصی (ر.ک: سرامی، ۱۳۷۵: ۲۴۳ و دادبه، ۱۳۸۱: ۳۴۴). در برزنامه با توجه به محوریت حماسی اثر، شکوائیه‌های شخصی نمود دارند. برای نمونه، وقتی شهرو از تصمیم برزو مبنی بر پیوستن به سپاه افراسیاب برای نبرد با ایرانیان باخبر می‌شود، با گلایه‌های بسیار از فرزند، در صدد پشیمان کردن او برمی‌آید. لحن همراه با مویه و زاری در بیان شهرو کاملاً هویدا است. او همراه با گریه و شکوه از پسرش

می‌خواهد از تصمیمی که گرفته است، بازگردد، اما شکایت‌های او سودی نمی‌بخشد و برزو به مبارزه نیای خود می‌رود. کوسج در شرح وضعیت شهرو می‌سراید:

چو بشنید مادر فغان برکشید سرشکش ز دیده به رخ برچکید
 بزد دست و برکند موی از سرش بدرید جامه همه بر برش
 خروشان و گریان بدو گفت بست که کرده‌ست هرگز بدین گونه دست؟
 همه آرزو جنگ شیران کنی مرا خاکسار دلیران کنی؟
 ز بهر فزونی تو این رنج تن ز دل دور کن از و بیخس بکن
 (کوسج، ۱۳۸۷: ۲۴)

۷،۲. نیایش و مناجات

نیایش‌نامه «نوشته‌های منظوم یا مثنوی است که در آنها شاعر یا نویسنده با تضرع و زاری از خداوند یاری می‌جوید و برای رسیدن به نیک‌بختی به او متوسل می‌شود. به دیگر سخن، نیایش ارائه نیازهای انسان در نزد خداوند است» (جوان، ۱۳۸۱: ۱۳۶۹). بنابراین، شخصیت با این روش به نوعی تسلای درونی دست می‌یابد و سکون و آرامش بیشتری بر وجود پرآشوب او حاکم می‌شود. در برزونامه، در چند نوبت به نیایش و مناجات پهلوانان با خداوند اشاره شده است. خداوندی که در این منظومه بارها با صفت «دیان» آمده است. برای نمونه، رستم پس از آنکه برزو از نبرد با پیلسم پیروزمندانه بازمی‌گردد، روی بر خاک می‌مالد و با خدای خود مناجات می‌کند و از او بابت چنین دهش و موهبت سترگی سپاسگزاری می‌نماید. هرگاه پهلوانان احساس ترس می‌کنند یا شکست و خواری را قریب‌الوقوع می‌بینند، دست به دامان خداوند می‌شوند و از او یاری می‌خواهند تا بتوانند بر مشکلات پیش‌آمده فائق آیند. کوسج با توصیف چنین رفتاری، بر آن است تا نشان دهد که همه انسان‌ها در هر جایگاهی که باشند، نیازمند دستگیری قدرتی برتر و والاتر به نام خداوند هستند. این مؤلفه غنایی نیز، دقیقاً در جهت ارائه چهره‌ای واقع‌گرا از شخصیت‌های اسطوره‌ای و پهلوانی به کار گرفته شده است:

جهان‌دار دستان بر آن روی خاک بمالید رخ پیش دیان پاک
 همی گفت کای کردگار جهان شناسنده آشکار و نهان
 تو کردی مرا شاد و روشن‌روان تو دادی به من باز پور جوان
 به گیتی نگه دارش از بدکنش مبادا که یابد ز کس سرزنش
 (کوسج، ۱۳۸۷: ۲۳۶)

در بخش دیگری، وقتی رستم به نبرد با دشمن می‌رود، زال که نگران و دل‌آشوب است، با خداوند خود نیایش می‌کند و خواستار پیروزی و در امان ماندن فرزندش می‌شود. در این داستان هم، وقتی افراد زبونی و درماندگی خود را حس می‌کنند، با نیرویی برتر که همان خداوند دیان نام دارد، وارد گفت‌وگو می‌شوند و از او درخواست یاری‌رسانی می‌کنند. زال نگران جان رستم است، پس با مالیدن روی بر خاک و تضرع و زاری به درگاه خداوند، در پی برآورده شدن خواسته درونی خویش است. کوسج این گفت‌وگو را شرح می‌دهد و می‌گوید:

چون زال آن‌چنان دید آمد فرود همی داد نیکی دهش را درود
 به پیش جهان‌دار بر خاک سر نهاد و ببارید خون جگر
 نیایش‌کنان پیش دیان پاک بمالید رخ را بر آن تیره‌خاک

چنین گفت کای کردگار جهان شناسنده آشکار و نهان
 تو دانی که رستم به پیش کیان همی بسته دارد همیشه میان
 مر او را بر این ترک پرخاشختر بر این دشت گردانش پیروزگر
 (همان: ۲۳۱)

۸.۲ تقاضا و درخواست

این ویژگی هنگامی نمود می‌یابد که احساس نیاز و احتیاج در آدمی بروز پیدا کند. انسان وقتی کاستی و نقصانی را مشاهده می‌کند، برای رفع آن، به تکاپو می‌افتد. این حس نیاز بخشی از ادبیات غنایی است. در منظومه‌های حماسی تقاضا و درخواست در مواقعی که پهلوانان دچار شکست از رقیب می‌شوند و یا در اثر کوتاهی آنها به سپاه خودی ضربه‌ای وارد می‌شود، بسیار ملموس است. البته باید اشاره کرد که این درخواست‌ها همیشه مادی نیستند و گاهی به موضوعات معنوی اختصاص پیدا می‌کنند. با این حال، در برزنامه غالباً شاهد تقاضاهای زمینی هستیم. مثلاً وقتی افراسیاب به ناتوانی خود و سپاهیان در برابر لشکر ایران پی می‌برد، با دیدن برزو و توان بدنی وی، دست به دامان او می‌شود و درخواست می‌کند این پیلتن به سپاهش ملحق شود تا بتوانند به توازی نسبی با ایرانیان دست پیدا کنند:

بدو گفت کای مرد پهلونژاد زمانه ز نیکیت هم نیک داد
 بیابی ز من دولت و کام تو به شاهی کند پس سرانجام تو
 همان کشور و دخترم آن توست همه لشکر من به فرمان توست
 ز توران زمین تا به ماچین و چین تو را شهریاران کنند آفرین
 یکی آرزو دارم اکنون به دل نباید که باشیم خوار و خجل
 که در دست تو نیست آن بس گران نیچی ز پیکار گندآوران
 یکی مرد از ایران پدید آمده‌ست که بند یلان را کلید آمده‌ست
 کنون گر تو با او نبرد آوری سر نامور را به گرد آوری
 (کوسج، ۱۳۸۷: ۲۰-۱۸)

۹.۲ بیان احوال شخصی

حسب حال بیان احوال و مشغله‌های ذهنی است؛ یعنی آنچه شخص از دید روحی و ذهنی با آن سر و کار دارد. «حسب حال که گاهی جنبه روایی و بیشتر جنبه توصیفی دارد، بر اشعاری اطلاق می‌شود که شعرا درباره اخلاق و روحيات و تألمات روحی ... شرح احوال و سوانح و حوادث شخصی ... و سایر مطالب مربوط به خود سروده‌اند» (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۲۵۲). در برزنامه، شخصیت‌های داستان به بهانه‌های گوناگون از خود و تبار و نژادشان و شهری که از آن برآمده‌اند، سخن می‌گویند. با این روش، شخصیت‌ها برای شنونده بیشتر معرفی می‌شوند و جزئیات قابل توجهی از زندگی و بُعد جسمی و معنوی آنها مشخص و آشکار می‌شود. در داستان، پاسخ برزو به افراسیاب وقتی که از نام و نژاد او می‌پرسد، به نوعی حسب حال‌گویی محسوب می‌شود:

بدو گفت برزوی کای نامجوی دلت شاد باد و فروزنده روی
 پدر را ندیدم به چشم از بنه همه سال ایدر بدم یک‌کته

من و مادرم ایدر و چند زن نیایی کهن بازمانده ز من
 نیای مرا نام شیروی گرد به نخجیر شیرش بدی دستبرد
 چنین گفت مادر که گاه بهار بدین شدت بگذشت گردی سوار
 به باره برآمد چو مرغی به پر درآویخت با من، گو نامور
 ندیدم دگر چهره آن سوار ندانم کجا رفت و چون بود کار
 به من بارور گشت مادر ازوی نبودش جز او هرگزش هیچ شوی
 (کوسج، ۱۳۸۷: ۱۸-۱۷)

۱۰،۲. سوگند خوردن

وقتی فردی لب به سوگند خوردن می‌گشاید، در پی آن است تا بخشی از درونی‌های خود را به مخاطب انتقال دهد و حقانیت خود را به دیگران ثابت نماید. این ویژگی‌های حسی و عاطفی در شمار مقوله‌های غنایی قرار می‌گیرند. در تعریف سوگند آمده است: «اقرار و اعترافی که شخص از روی شرف و ناموس خود می‌کند و خدا یا بزرگی را شاهد می‌گیرد» (لغت‌نامه: ذیل سوگند). شعری که شاعر برای تبیین اندیشه‌ها و تیرئه خود از مظان اتهام بر زبان می‌آورد، سوگندنامه خوانده می‌شود. «سوگند اغراض دیگری همچون تأکید، هشدار، تهدید و ... دارد. معمولاً به مقدسات مذهبی و هر آنچه جایگاه ویژه و گران‌قدری در باور مردمان داشته باشد، سوگند یاد می‌شود» (برزگر، ۱۳۸۱: ۷۴۲-۷۴۱). در برزنامه، شخصیت‌ها و پهلوانان برای دو هدف عمده سوگند می‌خورند: ۱. اثبات درستی و روایی حرف خود ۲. برای عمل کردن به پیمانی که می‌بندند. مثلاً افراسیاب در برابر برزو مبنی بر اینکه به تمام وعده‌هایش عمل کند، قسم می‌خورد و می‌گوید:

تو را باشد این لشکر و بوم و بر ز دریای چین تا به مرز خزر
 سپهر و ستاره گواه من است که این گفته آیین و راه من است
 (کوسج، ۱۳۸۷: ۲۱)

در ابیات بالا، افراسیاب به سپهر و ستاره سوگند خورده است که این امر نشان می‌دهد، شاه توران به باورهای مهری ایمان دارد. اگر نه زرتشتی‌ها هرگز به ماه و خورشید و ستاره و مظاهر آسمانی سوگند نمی‌خورند. سوگندهای گران رستم نیز، همانند افراسیاب است. در بخش دیگری از داستان، پاسخ مثبت برزو به درخواست افراسیاب مبنی بر پیوستن به سپاه توران، با سوگند همراه می‌شود تا تأییدی بر قولی باشد که بازگو کرده است:

به دیان دادار و روز سپید به گردون گردان و تابنده شید
 به فرخنده فرخ مه قوردین به ایوان بزم و به میدان کین
 که گر دل برین کار پرکین کنم مر این مرد را خاک بالین کنم
 (همان: ۲۲)

۱۱،۲. مفاخره

این واژه در لغت به معنی خودستایی و فخر فروختن است. انسانی که دچار غرور و عدم شناخت درست از خود باشد، به این رذیله دچار می‌شود. به این دلیل که خودبرتربینی با عاطفه و احساس آدمی در ارتباط است، می‌توان آن را مقوله‌ای غنایی دانست. در اصطلاح ادبی، «مفاخره اشعاری را گویند که شاعر در مراتب فضل و کمال و سخندانی و تخلّق به اخلاق حمیده و ملکات فاضله از حیث علو طبع و عزت نفس و شجاعت و سخاوت و امثال آن و احیاناً افتخارات قومی و خانوادگی و به

طور خلاصه در شرف نسب و کمال حسب خویش سروده است» (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۲۵۸). اگر این تفاخر در میدان نبرد تجلی یابد، به آن رجزخوانی گفته می‌شود. پهلوانی برای تضعیف روحیه پهلوان رقیب و افزایش اعتماد به نفس خود به بزرگ‌نمایی در ارتباط با ویژگی‌های شخصی خود و خانواده‌اش می‌پردازد. در داستان، تفاخر برزو در برابر پهلوانان ایرانی برجسته است. او که گمان می‌کند از تورانیان است، با این روش، می‌خواهد بر قدر و اعتلای خاندانش بیفزاید و از طرفی، هراس در دل دشمن بیفکند:

که آن مرد نام‌آور جنگ‌جوی که با من به میدان درآورد روی
همانا که شد سیر از کارزار نیامد به ناورد شیر شکار
کجا شد فربرز کاووس و طوس کز آورد شد رویشان سندروس
همانا که نایند پیشم به جنگ چه سنجد همی گرم پیش پلنگ
(کوسج، ۱۳۸۷: ۷۸)

۳. نتیجه‌گیری

در ادبیات فارسی، منظومه‌های حماسی بسیاری سروده شده‌اند. یکی از این آثار که با شاهنامه فردوسی در مواردی پهلوی می‌زند، برزونامه نام دارد. این اثر دو بخش کهن و نوین دارد که بخش کهن آن سروده شمس‌الدین محمد کوسج است. اگرچه شاعر در اثر خود از عناصر حماسی بسیاری بهره گرفته، نمی‌توان از این موضوع غافل شد که شاخصه‌های ادب غنایی بازتاب و جلوه خاصی در اثر او دارند. شخصیت‌های حاضر در داستان در بسیاری از موارد عواطف و احساسات درونی خود را بروز می‌دهند و بر اساس آن تصمیم می‌گیرند و یا رفتار می‌کنند. این امر باعث می‌شود به برزونامه به عنوان یک اثر حماسی صرف نگاه نشود. در این تحقیق، نشان داده شد که پرسامدترین شاخصه‌های غنایی در محتوای برزونامه عبارت است از: مدح و ستایش، هجو و نکوهش، پیوندهای عاشقانه، توصیف، دیاستیزی، گلایه و بث‌الشکوی، نیایش و مناجات، تقاضا و درخواست، بیان احوال شخصی، سوگند خوردن و مفاخره. نکته جالب دیگر آنکه، در غالب ابیات این موضوعات محسوس به نظر می‌رسند. در نتیجه، می‌توان از برزونامه به عنوان منظومه‌ای حماسی - غنایی یاد کرد. کارکرد اصلی این مؤلفه‌ها در برزونامه، تطییف فضای خشن و سرشار از التهاب حماسه و نیز، بازنمایی و تبیین درونی‌های شخصیت‌های داستان است تا از این طریق، ارتباط مخاطب با اثر، به نحو بهتری حفظ شود و روایت را با گستره افزون‌تری از اطلاعات مرتبط با اشخاص دنبال کند. افزون بر این، کوسج با کاربست مسائل عاطفی در جریان روایت‌ها، سیمایی مبتنی بر واقعیت از پهلوانان ایرانی و انیرانی ارائه داده و باورپذیری آنها را ساده‌تر کرده است. به عبارت دیگر، او به جای ترسیم چهره‌ای فراواقعی و غیرزمینی از قهرمانان برزونامه، آنها را با ویژگی‌هایی انسانی توصیف کرده و رفتار، گفتار و اندیشه آنان را برای مخاطب عینی‌تر و ملموس‌تر ساخته است.

منابع

آرخی، کمال‌الدین، عباسی، محمود و اویسی‌کهنخا، عبدالعلی (۱۳۹۵)، «بررسی و تحلیل عاشقانه‌های حماسه‌های ملی ایران با رویکرد نظریه بینامتنی‌نگری با تأکید بر شاهنامه، سام‌نامه، برزونامه، گرشاسب‌نامه، بانوگشاسب‌نامه»، پژوهش‌نامه ادب حماسی، سال ۱۲، شماره ۲۲، صص ۱۳-۳۳.

آژند، یعقوب (۱۳۸۳)، انواع ادبی در ایران امروز، تهران: قطره، چاپ اول.

اصغرزاده، الهه (۱۳۹۵)، ریخت‌شناسی گرشاسب‌نامه و برزونامه، تهران: گیوا، چاپ اول.

- انوشه، حسن (۱۳۸۱)، دانش‌نامه ادب فارسی: ادب فارسی در جهان غرب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- برزگر، حسین (۱۳۸۱)، سوگندنامه؛ فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
- پارساپور، زهرا (۱۳۸۳)، مقایسه زبان حماسی و غنایی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۶)، «انواع ادبی در شعر فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه قم، سال اول، شماره ۳، صص ۷-۲۲.
- جلیلی، رضا و نوروز، مهدی (۱۳۹۴)، «مطالعه تطبیقی برخی آموزه‌های تعلیمی در اندرنامه‌های پهلوی و برزنامه (بخش کهن)»، مجله پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، دوره ۶، شماره ۲۰، صص ۳۱-۴۸.
- جوان، مریم (۱۳۸۱)، نیایش‌نامه؛ فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
- دادبه، اصغر (۱۳۸۱)، بئالشکوی؛ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: بنیاد دائره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- رزمجو، حسین (۱۳۷۲)، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ دوم.
- رستگارفسایبی، منصور (۱۳۸۰)، انواع شعر فارسی، شیراز: نوید شیراز، چاپ دوم.
- سرامی، قدم‌علی (۱۳۷۵)، بئالشکوی؛ دانش‌نامه جهان اسلام، زیر نظر مصطفی میرسلیم، ج ۲، تهران: بنیاد دائره‌المعارف اسلامی، چاپ دوم.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲)، مفلس‌کیمیافروش، تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۹)، انواع ادبی، تهران: میترا، چاپ چهارم.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۳)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- کوسج، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷)، برزنامه (بخش کهن)، تصحیح و مقدمه و تعلیقات از اکبر نحوی، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول.
- مشتاق‌مهر، رحمان و بافکر، سردار (۱۳۹۵)، «شاخص‌های محتوایی و صوری ادبیات غنایی»، پژوهش‌نامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ۱۴، شماره ۲۶، صص ۱۸۳-۲۰۲.
- مقدسی، مهناز (۱۳۸۱)، مدح؛ فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
- موتمن، زین‌العابدین (۱۳۶۴)، شعر و ادب فارسی، تهران: زرین، چاپ دوم.
- نیکویخت، ناصر (۱۳۸۰)، هجو در شعر فارسی، تهران: دانشگاه تهران.
- وزین‌پور، نادر (۱۳۷۴)، مدح، داغ‌ننگ بر سیمای ادب فارسی، تهران: معین.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۴)، بئالشکوی؛ دانش‌نامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

References:

Arkhi, Kamaluddin, Abbasi, Mahmoud and Oweisi Kohkha, Abdolali, (1395), "A Study and Analysis of the National Epic Romances of Iran with an Intertextual Theory Approach with Emphasis on Shahnameh, Samnameh, Barznameh, Garshasbnameh, Banu Gomshnameh », Journal of Epic Literature, Year 12, No. 22, pp. 13 to p.

Asgharzadeh, Elaheh, (2016), Morphology of Garshasbnameh and Barznameh, Tehran: Giva, First Edition.

- Barzegar, Hossein, (2002), Subject-Farsi Literary Dictionary, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, Second Edition.
- Dadbeh, Asghar, (2002), Beth al-Shaqvi; The Great Islamic Encyclopedia, under the supervision of Kazem Mousavi Bojnourdi, Tehran: The Great Islamic Encyclopedia Foundation.
- Dekhoda, Ali Akbar, (1998), Dictionary, Tehran: University of Tehran, Second Edition.
- Jalili, Reza and Nowrouz, Mehdi, (2015), "A Comparative Study of Some Teaching Teachings in Pahlavi and Barznameh (Old Sections)," Journal of Literary Criticism and Stylistics Research, Volume 6, Number 20, p. 31 Up to page 48.
- Javan, Maryam, (2002), Prayer-Letter of Persian Literature, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, Second Edition.
- Kusaj, Shamsuddin Mohammad, (2008), Barznameh (Ancient Section), Correction and Introduction by Dr. Akbar Nahavi, Tehran: Written Heritage, first edition.
- Moghaddasi, Mahnaz, (2002), Contemporary Persian Literary Dictionary, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, Second Edition.
- Motman, Zein al-Abedin, (1364), Persian Poetry and Literature, Tehran: Zarrin, Second Edition.
- Mushtaq Mehr, Rahman & Bafakar, Sardar, (2016), "Content and Formal Indicators of Rich Literature", The Rich Literature Journal of Sistan and Baluchestan University, No. 14, No. 26, pp. 183 to p. 202.
- Nikobakht, Nasser, (2001), A Joke on Persian Poetry, Tehran: University of Tehran.
- Parsapour, Zahra, (2004), Comparing Epic and Ghanaian Language, Tehran: University of Tehran, first edition.
- Purnamdarian, Taghi, (2007), "Literary Types in Persian Poetry", Journal of Faculty of Literature and Humanities, University of Qom, Vol. 3, No. 7, p. 22.
- Razmjoo, Hossein, (1993), Literary Types and Works in Farsi, Mashhad: Astan Qods Razavi, Second Edition.
- Safa, Zabihullah, (1333), Epic Poetry in Iran, Tehran: Amir Kabir.
- Serami, Ghadamali, (1996), Beth al-Shakwi; Encyclopedia of the Islamic World, by Mustafa Mirsalim, Vol. 2, Tehran: Islamic Encyclopedia Foundation, Second Edition.
- Shafi'i Kadkani, Mohammad Reza, (1993), Muffles of Kimfoushar, Tehran: Speech.
- Shamisa, Cyrus, (2010), Literary Types, Tehran: Mitra, Fourth Edition.
- Vazinpour, Nader, (1995), Madh, Hot Shame on Persian Literature, Tehran: Moein.
- Yahaghi, Mohammad Ja'far, (2005), Beth al-Shakwi; Encyclopedia of Persian Language and Literature, headed by Ismail Saadat, Tehran: Academy of Persian Language and Literature.